

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان
۰۴ جنوری ۲۰۱۳

اسنادی از دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان

۳

امپریالیست ها، بیش از پیش به سلاخی خلق های جهان مصروف اند

بشریت امروز در دوزخی از طبقات جان می کند. طبقات حاکم سرمایه دار و ملاک نسبت به هر زمانی بیشتر به سلاخی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی در سراسر جهان مصروف اند. انباشت سرمایه در چنگال عده معدود ستمگر از هر زمانی بیشتر متمرکز شده و تیورین های بورژوازی با خدعه و نیرنگ، استثمار توسط سرمایه داری را قله پیشرفت جامعه انسانی، جاودان بودن این نظام و ختم تاریخ انسانی می نامند.

با این همه در شرایط کنونی تضاد میان کار و سرمایه با «شکست کمونیزم» و عقبگرد کشورهای سوسیالیستی (شوروی و چین) به سرمایه داری، تطمیع پرولتاریای کشورهای سرمایه داری با استثمار وحشیانه خلق های دنیای نارسیده به سرمایه داری، از شدت و حدت لازم برخوردار نبوده و هیچ کشور سرمایه داری با حزب نیرومند پرولتری که در آستانه انقلاب سوسیالیستی قرار داشته باشد، وجود ندارد. امپریالیزم خونخوار امریکا با برتری کامل تولید، تجارت، درآمد ناخالص ملی، پیشرفت و فروش تسلیحات، پایگاه های نظامی، نفوذ در بانک های جهانی و مؤسسات بین المللی پولی و مالی بر بخش گسترده ای از آب و خاک جهان تسلط داشته، امپریالیست های دیگر در تابعیت از آن چون پاپی گک های سیاسی تضاد میان اردوگاه امپریالیستی را موقتاً کاهش داده اند؛ پیروی بیشتر اشغالگران امپریالیست از امپریالیزم امریکا شاخص اصلی و مهم این دوران می باشد. اما تضاد میان خلق ها و امپریالیست ها به نحوی در برابر وحشیگری های امپریالیست ها و نوکران قلاده بند آنها در پنج قاره با نبردهای مسلحانه ملی، ناسیونالیستی، دینی و انقلابی شعله کشیده، تف داغ آنها به نحوی کره زمین را روز تا روز سوزنده تر می گرداند. بعد از عقبگرد شوروی و چین به سرمایه داری و فروریزی اردوگاه کبیر سوسیالیزم، دیگر منطقاً تضاد میان اردوگاه سوسیالیزم و امپریالیزم از جهان رخت بسته و سیمای دنیا با سه تضاد دیگر (تضاد میان امپریالیزم و خلق ها، تضاد میان کشورهای امپریالیستی و تضاد میان کار و سرمایه) مشخص می گردد، که در این میان هنوز تضاد میان خلق ها و امپریالیزم عمده ترین تضاد جهان می باشد.

با تمام اتحادی که میان لاشخوران امپریالیستی بر سر چاپیدن دنیا وجود دارد، اما در اوضاع کنونی میان شان وحدت نسبت به تضاد برانزده تر بوده است که آن را در حمله امریکا بر افغانستان، عراق و لیبیا به روشنی تجربه کردیم. ولی چنانچه تذکر رفت، وحدت میان امپریالیست ها نسبی و تضاد میان شان مطلق است، پس این ماه عسل وحدت

امپریالیستی گذرا بوده و دیری نخواهد پائید که چون گرگان درنده یکی به جان دیگری بیفتند. همین اکنون می توان رقابت امپریالیستی آنها را با تأسیس سازمان های جدید، پایگاه سازی و مداخله و اشغال در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به وضوح دید.

امپریالیست های روسیه و چین با تشکیل پیمان شانگهای (که سطح مبادله تجاری کشورهای عضو آن از زمان تأسیس آن پنج برابر شده است) و با تأسیس سازمان جدیدی به نام بریکس با عضویت کشورهای برازیل، روسیه، چین، هند و افریقای جنوبی در صدد نقش بیشتر در دو سازمان امپریالیستی (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) بوده و خواهان چند قطبی ساختن جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان می باشند. کشورهای عضو بریکس نزدیک به نیمی از نفوس جهان و ۴۵ درصد ذخایر ارزی جهان را در اختیار دارند، که در این میان سطح ذخایر ارزی چین به ۷۳۶ میلیارد دلار و از روسیه نزدیک به ۱۳۰ میلیارد دلار می رسد. در همین حال اتحادیه اروپا با متشکلاتر شدن بیشتر و قدرت هائی در حال عروجی چون المان، هند و برازیل که خواهان عضویت دایمی شورای امنیت اند، به گونه ای خونخواران امریکائی را در دراز مدت با چالش و جنگ روبرو می سازند.

قاره افریقا، خاور میانه، آسیای جنوب شرقی و آسیای مرکزی از جمله مناطقی اند که به گرگهای تضادهای امپریالیستی مبدل شده است. روسیه این کشور امپریالیستی که پس از فروپاشی جمهوریت های سوسیال امپریالیزم شوروی، زمینه نفوذ ایالات متحده را در منطقه فراهم ساخت، اینک به خاطر صیانت منافع امپریالیستی اش، قطعات خود را در قفقاز از نظر فنی تقویت نموده و دستگاه راکت های دوربرد را بر دریای خزر نصب و در حالت آماده باش قرار داده است؛ کشتی های راکت اندازش در دریای خزر در سواحل داغستان لنگر انداخته و تنها پایگاه نظامی اش در قفقاز جنوبی که در ارمنستان واقع شده، برای مداخله نظامی در حالت آماده باش قرار دارد. در همین حال روسیه در بهار سال گذشته با تشدید تنش های نظامی در سوریه، کشتی طیاره بر خود را به بندر طرطوس در سوریه اعزام کرد، که خود زهرچشم نشان دادن به مداخله امریکا و هم پیمانانش در امور سوریه بود.

دریای خزر، منطقه ای است که توجه آزمندان و طماعان امپریالیست امریکائی را به خود جلب کرده است. ریچارد دیک چینی معاون ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۹۸۸ اعلام کرد: «تا جایی که من اطلاع دارم، دورانی را به یاد نمی آورم که از دیدگاه ستراتیژیک منطقه ای مثل دریای خزر با این شتاب چنین اهمیت مهمی پیدا کرده باشد.» همین اهمیت پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده امریکا را ترغیب نمود تا از طریق سرمایه گذاری و امضای قراردادهای اقتصادی در شماری از جمهوریت های سابق اتحاد شوروی، زمینه حضور نظامی و سیاسی خود را فراهم سازد.

منطقه یورو ایشیا (آسیای اروپائی) به خاطر موقعیت جیوپولیتیکش که در آن آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به مثابه پلی که آسیای میانه را که از نظر منابع غنی و دست ناخورده باقی مانده است، از طریق دریای خزر با اروپا و دریای سیاه وصل می کند که با در نظر داشت اشغال افغانستان توسط امپریالیست های امریکائی و سروصدا هائی مبنی بر حمله امریکا و اسرائیل بر ایران از جایگاه ویژه ای برای تأمین منافع امپریالیست ها، چه روسی و چه امریکائی برخوردار است و بیجا نیست که جنرال لیونید ایواشوف رئیس اکادمی مسایل جغرافیای سیاسی روسیه راه اندازی جنگ علیه ایران به وسیله اسرائیل و امریکا را جنگ علیه روسیه بخواند و نگرانی اش را مبنی بر اینکه شعله های جنگ به مرزهای روسیه خواهد رسید و قفقاز شمالی را بی ثبات و وضعیت روسیه را در منطقه دریای خزر تضعیف خواهد کرد، ابراز نماید.

روسیه به شدت از وضعیت آذربایجان نگران است، زیرا این کشور از سال های ۱۹۹۰ یکی از متحدان نظامی و اقتصادی امریکا در قفقاز جنوبی به حساب می رود، چندین پایگاه نظامی امریکا در این کشور موجود می باشد، در ماه

فبروری ۲۰۱۲ با اسرائیل قرارداد نظامی معادل یک میلیارد و شش صد میلیون دلار امریکائی منعقد کرده است، هم مرز روسیه، ایران، ارمنستان و دریای خزر می باشد و ممکن با راه اندازی جنگ علیه ایران در کنار اسرائیل و امریکا قرار بگیرد، که این نگرانی به لطمه خوردن منافع روسیه در آسیای مرکزی و خاور میانه بر می گردد.

نفوذ هرچه بیشتر امریکا در آسیای مرکزی و خاور میانه باعث تضعیف نفوذ روسیه و چین می شود و از این رو این دو کشور با وجودی که در موارد خاصی با هم تضاد دارند، در مقابله با امریکا در اتحاد ستراتیژیک قرار دارند که تبارز آن را در عضویت هر دو کشور در دو سازمان (پیمان شانگهای و بریکس) دیده می توانیم.

در همین حال هند و چین دو کشوری که از لحاظ اقتصادی در حال عروج هستند، ضمن همگرانی ها (مبادلات تجاری میان این دو کشور در ۲۰۱۰ به سطح ۶۱.۷ میلیارد دلار رسید، در حالی که در سال ۲۰۰۰ ارزش آن ۳ میلیارد دلار بود؛ عضویت هر دو کشور در سازمان بریکس به خاطر دفاع از کشورهای در حال رشد، پافشاری بر عضویت دایمی برازیل و هند در شورای امنیت سازمان ملل متحد و... اختلافات بسیار جدی را نیز در سیاست های شان حمل می کند. تحت کنترل درآوردن منابع وسیع زیر دریائی آسیای جنوب شرقی به وسیله چین، گسترش حضور دریائی چین در منطقه با ساختن پایگاه دریائی در بندر سانیا و هاینان، دوستی با پاکستان، عدم شناسائی خط مک ماهون توسط چین، منطقه متنازع آروناچال پردیش میان هند و چین، پروژه احداث بندر گوادر توسط چین، ساختن سدی بر رودخانه برهماپوترا توسط چینی ها، نصب موشک بر قله های تبت و... از اختلافات کلیدی میان دو کشور است که این اختلافات سبب شده تا بودجه های نظامی هر دو سالانه افزایش یابد و هند و ویتنام پیوسته به امریکا نزدیکتر شوند. بودجه نظامی چین از سی سال پیش به طور متوسط سالانه ۱۰ درصد رشد داشته و در سال ۲۰۱۱ به مبلغ ۹۱ میلیارد دلار رسید. هند نیز بودجه نظامی اش را هر سال یک سوم پیش افزایش داده و سطح آن را در سال ۲۰۰۹-۲۰۱۰ به ۳۲ میلیارد دلار رساند.

در حالی که چین و هند ضمن همگرانی در منطقه، بر رودخانه ها و مناطق دریائی مصروف جدل و تنش هستند، امپریالیزم امریکا به حیث قلدر جهانی در حال عملی ساختن ستراتیژی آسیائی خود می باشد. بر اساس این ستراتیژی جدید قرار است تعداد نفرات ارتش در برخی از مناطق اشغالی کاسته شود و به عملیات استعماری کنونی در افغانستان و پاکستان نقطه پایان گذاشته شود (از همین رو روند انتقال مسئولیت و مصالحه با فاشیست های طالبی و جلالان حزب اسلامی از طرف این خونخوار جهانی روی دست گرفته شده است) و در عوض بیشترین توجه بر اقیانوس آرام متمرکز گردد.

ستراتیژی جدید امریکا ضمن توجه جدی به قاره آفریقا، خاور میانه و آسیای مرکزی؛ آسیا و اقیانوس آرام را در محراق قرار داده که از طریق راه اندازی جنگ های سایبری، عملیات های ویژه و کنترل آبراه ها و دریاها عملی خواهد شد. خصلت امپریالیستی امریکا ایجاب می نماید تا منحصت قدر قدرت جهانی و امپراتوری خونریز، آقائی و باداری خود را بر آب، خشکه و فضای کره زمین حفظ نماید که در این میان نقاط حساس و مهم، چه از رهگذر منابع سرشار زیرزمینی، چه از لحاظ جغرافیای سیاسی و چه هم از لحاظ بازارهای وسیع و ارزان نیروی کار و فرصت های سرمایه گذاری در اولویت قرار دارد. این اربابی و حفظ آن میسر نیست، مگر به قول لنین از طریق جنگ، زیرا «در رژیم سرمایه داری برای این که توازن از دست رفته گاه گاه مجدداً برقرار شود، وسیله دیگری جز بحران در صنعت و جنگ در سیاست وجود ندارد.»

اکنون که امریکا با رقیبانی در حال عروج عمدتاً چین و روسیه روبه روست و مناطق ساحلی آسیا که از خلیج فارس، اقیانوس هند و دریای چین تا شمال غربی اقیانوس آرام امتداد می یابد، از نقطه های کلیدی برای تفوق جهانی به شمار

می‌رود؛ هم ایالات متحده و هم رقبایش تلاش دارند تا سلطه‌شان را در آب و هوا و زمین این مناطق از طرق ممکنه حفظ نمایند.

با درنظرداشت این اهمیت، بارک اوباما در پنتاگون ستراتیژی جدید دفاعی امریکا را اعلام کرد و هیلری کلنتن وزیر خارجه دولت او در نوشته‌ای زیر عنوان «اهمیت آسیا برای امریکا» که در ماه اکتوبر ۲۰۱۱ در نشریه فارن پالیسی منتشر شد، به شش هدف مهم امریکا: استحکام اتحاد سیاسی، روابط عمیق با کشورهای رو به رشد، رابطه با سازمان‌های محلی، توسعه سرمایه‌گذاری و تجارت، توسعه حضور ارتش امریکا و توسعه دموکراسی و حقوق بشر در آسیا اشاره می‌کند.

هیلری کلنتن سیاست خارجی کشورش را با این اظهارات توضیح می‌کند که در ده سال گذشته امریکا در افغانستان و عراق منابع فراوانش را به کار انداخته ولی ایجاب می‌نماید تا در ده سال آینده در این مورد که در کجا وقت و انرژی خود را به کار ببندیم و چگونه بر توسعه سرمایه‌گذاری، دیپلوماسی، اقتصاد و مسایل ستراتیژیک تمرکز نمائیم، باید به طور جدی کار کنیم. خانم کلنتن بر پافشاری امریکا در بیرون مرزهایش تأکید می‌کند و اهمیت این حضور را به طور مستقیم با اقتصاد داخلی و مسایل امنیتی امریکا ربط می‌دهد و با تأکید بیشتر حضور امریکا در بیرون از مرزهایش آن را تأمین منافع ملی کشورش می‌داند، زیرا باور دارد که در وضعیت کنونی آسیا دارای بازارهای وسیع، آبراه‌ها و فرصت‌های سرمایه‌گذاری است که به امریکا فرصت می‌دهد تا از آن به سود خود کار بگیرد.

به باور وزیر خارجه امریکا، آن چنان که آسیا برای امریکا مهم و حیاتی است، حضور امریکا در آسیا هم ضروری است. در حال حاضر امریکا یگانه قدرتی است که در منطقه دارای شبکه قوی از متحدان خود می‌باشد. اما این وزیر امپریالیست وقتی از منافع آسیا صحبت می‌کند تنها به ۳۵۰ هزار محصل آسیائی اشاره می‌کند که در امریکا مصروف تحصیل هستند، ولی روند اقتصادی کنونی نشان می‌دهد که امپریالیزم امریکا چگونه این منطقه را در چنگالهای خونین اش می‌فشرد: امریکا تا حال پنجاه میلیارد دلار در چین سرمایه‌گذاری نموده، هند و اندونیزیا «دموکراسی»‌هایی به شمار می‌روند که برای اقتصاد امریکا سودمند هستند؛ امریکا سال گذشته به ارزش ۳۲۰ میلیارد دلار کالاهایش را به منطقه پاسفیک صادر کرد که از این طریق ۸۵۰ هزار شغل جدید در امریکا ایجاد گردید. طبق سیاست اقتصادی اوباما قرار است سطح این صادرات تا سال ۲۰۱۵ دو برابر افزایش یابد؛ سرمایه‌گذاران و تاجران امریکائی در بازارهای متحرک آسیا فرصت‌های سرمایه‌گذاری را با اهمیت تلقی کرده در صدد سرمایه‌گذاری‌های بیشتر هستند؛ قرار است کوریای جنوبی تا پنج سال آینده تعرفه بر کالاهای مصرفی صادراتی امریکا را ۹۵ درصد کاهش دهد که این کاهش سبب ایجاد ۷۰ هزار شغل جدید در امریکا خواهد شد.

به خاطر صیانت منافع درازمدت، امریکا در جاپان و کوریای جنوبی ۵۰ هزار سرباز مستقر ساخته است. بیجا نیست که خانم کلنتن با گستاخی و چشمپارگی یک امپریالیست وقیحانه فریاد می‌زند: «با در نظرداشت این منافع، ما نباید عقب نشینی کنیم و باید به پیش برویم و فرصت‌هایی را که قرن بیست و یک در آسیا در اختیار ما قرار داده، از آن به سود امریکا استفاده کنیم.»

به تعقیب فریادهای وزیر امور خارجه، ویلیام جی. برنز معاون وزیر خارجه ایالات متحده امریکا در نومبر ۲۰۱۱ در سخنرانی در واشنگتن گفت: «در طول دهه‌های آینده، اقیانوس آرام پر تحرک‌ترین و مهمترین بخش دنیا برای منافع امریکا خواهد بود. این منطقه هم اکنون در برگیرنده بیش از نیمی از جمعیت دنیا، متحدان کلیدی، قدرت‌های سربرآورنده و برخی از بازارهای اقتصادی عمده است.»... «برای پاسخگویی به دگرگونی‌های ژرف در حال رخ دادن در آسیا، ما باید یک معماری دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی را توسعه دهیم که در خور منش و رفتار مان

باشد... «سر برآوردن چین فقط شکل گیری شهرها و اقتصادهای آسیائی را دگرگون نکرده، نقشه سوق الجیشی را هم از نو ترسیم کرده است. فقط به عنوان یک نمونه، هم اکنون نیمی از محموله های کالا از دریای جنوبی می گذرد.»

برای این که امریکا بتواند نقشه سوق الجیشی جدید خود را عملی سازد و از رشد لگام گسیخته چین در منطقه و سایر مناطق جهان جلوگیری کند، تمام تلاش خود را برای پیاده کردن ستراتیژی اقیانوس آرام روی دست گرفته است و به همین منظور روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای اندونیزیا، فلپین و ویتنام تقویت کرده و در عین زمان روابط رسمی با برما کشوری که چین در آن از همه بیشتر نفوذ دارد، برقرار کرده است و با هند ستراتیژی همکاری هسته ئی به امضاء رسانده است. بر اساس اظهارات لیون پانیتا وزیر دفاع امریکا در دوم جون ۲۰۱۲ در سنگاپور، امریکا قصد دارد بخش عمده کشتی های جنگی خود را تا سال ۲۰۲۰ به منطقه آسیا و اقیانوس آرام منتقل کند و در همین حال شش کشتی طیاره بر را نیز در این منطقه مستقر سازد. وزیر دفاع امریکا که در سیمینار سالانه رهبران ۳۰ کشور حوزه آسیا و اقیانوسیه صحبت می کرد گفت که هم اکنون ۵۰ درصد کشتی های جنگی امریکا در منطقه آسیا و اقیانوس آرام مستقر هستند و این میزان قرار است تا سال ۲۰۲۰ به ۶۰ درصد برسد. وی همچنان افزود که از تعداد ۱۱ کشتی جنگی ایالات متحده، شش کشتی همواره در منطقه یاد شده حضور خواهند داشت. تمام این اقدامات نظامی و حرکت های دیپلماتیک و اقتصادی برای جلوگیری از تحت نفوذ درآوردن آبراه ها، دریاها و بازارهای آسیای جنوب شرقی توسط چین می باشد.

در مقابل، چین نیز تلاش نموده است که در ده سال گذشته رشد بلند اقتصادی را تجربه کند و بر توسعه نظامی و گسترش روابط دیپلماتیک خود بیشتر سرمایه گذاری نماید. در ده سال گذشته تولید ناخالص داخلی چین نزدیک به ده بار سریع تر از امریکا افزایش یافته، سطح آن از ۱۱۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۵۸۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ رسید. در همین سال ها تولید ناخالص داخلی امریکا از ۱۰۰۰۰ میلیارد دلار به ۱۴۶۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. به همین سان چین در بخش نظامی در حال مجهز ساختن خود با وسایل و ابزارهای مدرن نظامی است که نشاندهنده تولد یک ابرقدرت می باشد. بودجه دفاعی این کشور در سال ۲۰۱۱ میلادی به ۹۱.۷ میلیارد دلار (۸۰ درصد بیش از جاپان و ۲۰۰ درصد بیش از هند) رسید که در صورت کاهش ۴۵۰ میلیارد دلار از بودجه دفاعی امریکا در ده سال آینده، فاصله آن با ایالات متحده امریکا بیشتر کاهش خواهد یافت. چین که اکنون دومین کشور از لحاظ هزینه های نظامی جهان به شمار می رود، خود را با بمب افکن هائی مجهز ساخته که دارای سیستم جاسوسی و قومنده هوائی آواکس می باشد. در عین زمان این کشور سوخت رسان هائی در حال پرواز و کشتی های طیاره بر عملیاتی نیز دارد. در کنار این تجهیزات، چین تلاش می کند که بر راکت های «قاتل طیاره بر» - کشتی های طیاره بر امریکا را می تواند در دریا هدف قرار داده نابود کند - و بر زیردریائی ها و جت های ضد رادار سرمایه گذاری های هنگفت نماید.

تمام این سرمایه گذاری ها برای تفوق امپریالیستی صورت می گیرد. چنانچه تذکر رفت ستراتیژی جدید دفاعی امریکا، آسیا را در اولویت امریکا قرار داده و بازسازی نیروهای نظامی امریکا که «برتری نظامی امریکا را حفظ کند و ضامن رهبری جهانی باشند» محور اساسی این ستراتیژی را می سازد. در ضمن تقویت شبکه ای از متحدان اطراف چین از بخش های مهم این ستراتیژی به شمار می رود. امریکا در این ستراتیژی بیان نموده که «ما متحدان فعلی خود را که پایه حیاتی امنیت آسیا - اقیانوسیه هستند تقویت می کنیم. هم چنین شبکه همکاری خود با شرکای جدید را به تمام منطقه آسیا - اقیانوسیه گسترش می دهیم.» بیجا نیست که روزنامه حزب کمونیست چین در واکنش به اعلام این ستراتیژی جدید از دولت آن کشور خواست که به مقابله با اقدامات امریکا بپردازد و با تقویت توان حمله دوربرد خود اثر بازدارندگی امریکا را تقویه نماید.

دریاها و آبراه ها و بازارهای آسیا، عطش امپریالیزم فرانسه را نیز برانگیخته است. فرانسه که با حضور اقتصادی و سیاسی امریکا و چین شاهد از دست دادن منافعش در افریقا می باشد، تلاش دارد تا از این رقابت عقب نماند و ستراتیژی کلی اش را در منطقه اقیانوس آرام به خاطر مقابله با عروج چین با امریکا قسماً هماهنگ سازد. نیکولا سرکوزی رئیس جمهور پیشین فرانسه به تاریخ ۱۵ جولای ۲۰۱۰ قراردادی را با امارات متحده عربی به امضاء رساند که بر بنیاد آن فرانسه پس از پنجاه سال پایگاه جدید و دایمی اش را در بیرون مرزهایش در ابوظبی در نزدیکی تنگه هرمز خلیج فارس، جایی که نزدیک به ۴۰ درصد نفت جهان از آن عبور می کند، ایجاد می کند. وظیفه این پایگاه پشتیبانی از نیروی دریائی ملی فرانسه خوانده شده که در حال حاضر در خلیج فارس و اقیانوس هند در حال انجام وظیفه می باشد.

در همین حال امریکا، قاره سیاه افریقا را برای موجودیت منابع غنی اش فراموش نکرده و غارت این قاره در رأس ستراتیژی غارتگرانه این کشور قرار دارد. والتر کانشتاینز معاون وزیر امور خارجه امریکا در امور افریقا در زمان ریاست جمهوری جورج بوش دوم اعلام کرده بود که منابع غنی نفت افریقا «به صورت یکی از منافع ملی ستراتیژیک ایالات متحده درآمده است.» و ادرویس سناتور جمهوریخواه ایالت کالیفرنیا به این باور بود که «برای تأمین امنیت ملی پس از ۱۱ سپتمبر، نفت افریقا را باید یک اولویت به شمار آورد.»

قاره افریقا در کنار منابع غنی نفت، ذخایر سرشار زیرزمینی دیگر نیز دارد که برای آز و حرص امپراتوری خونریز امریکا، اشتها آور به شمار می رود. نفت این قاره دارای کیفیت عالی است که مقدار کم گوگرد دارد و کنفرانس تجاری (Cnuced) و توسعه سازمان ملل متحد در جریان سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ مجموع منابع نفتی این قاره را ۸۰ میلیارد بیرل برآورد کرده است که هشت درصد کل منابع نفت خام جهان را تشکیل می دهد. تولید نفت افریقا در ده سال گذشته ۳۶ درصد افزایش داشته است، در حالی که تولید سایر قاره ها در ده سال گذشته، ۱۶ درصد افزایش را نشان می دهد. در حال حاضر افریقا به اندازه مجموع سه کشور (ایران، ونزوئلا و مکزیک) نفت تولید می کند که مقدار تولیدش در روز به بیش از چهار میلیون بیرل می رسد. شورای اطلاعات ملی امریکا پیش بینی می کند که امریکا تا سال ۲۰۱۵ واردات نفت خود را از منطقه صحرای افریقا از ۱۶ درصد کنونی به ۲۵ درصد خواهد رساند.

سودان، انگولا، گینه استوائی («کویت افریقا» که در سال ۲۰۰۱ تولید ناخالص ملی اش ۷۰ درصد افزایش داشت و ذخایر نفتی اش تا دو میلیارد بیرل برآورد شده است)، لیبیرویل (گابون)، نایجریا و... از جمله کشورهای عمده تولیدکننده نفت افریقا می باشند. سودان که سه تا چهار سال پیش صدور نفت را آغاز کرده است هم اکنون روزانه ۱۸۶۰۰۰ بیرل نفت استخراج می کند؛ نایجریا نخستین صادرکننده نفت خام در افریقا تصمیم داشت تا سال ۲۰۱۰ تولید نفت روزانه را به ۴۲.۴ میلیون بیرل برساند و انگولا دومین تولیدکننده بزرگ این قاره که شرکت امریکائی شورون بر ۷۵ درصد تولید نفت آن نظارت می کند، نیز تصمیم به افزایش دو برابر تولید نفت آن داشت که باید تا سال ۲۰۱۰ به ۲۸.۳ میلیون بیرل می رسید.

واشنگتن در عین زمان نیازمند مواد اولیه افریقا نیز است. قاره افریقا در کنار این که منابع سرشار نفتی دارد، دارنده ذخایر فراوان مواد اولیه نیز می باشد. منگنز (تولیدات فولاد)، کوبالت و کروم که از ضروریات الیازها هستند (از جمله در صنایع طیاره سازی)، و انادیم، طلا، انتی موان، فلئور، جرمینیم و الماس صنعتی از جمله مواد اولیه ای است که در افریقا به وفور یافت می شود. جمهوری دموکراتیک کنگو (زئیر سابق) و زامبیا ۵۰ درصد ذخایر جهانی کوبالت را در اختیار دارند؛ ۹۸ درصد ذخایر جهانی کروم در زامبیا و افریقای جنوبی است؛ به علاوه، این کشور ۹۰ درصد ذخایر فلزی از گروه پلاتین (پلاتین، پالادیم، رودیم، روتنیم، ایریدیم و اسمیوم) را در خود جا داده است که امریکا نمی تواند در ستراتیژی افریقائی اش از این همه منابع سرشار چشم پوشی نماید. از این رو با چیدن مقدمات دیپلماتیک و

اقتصادی، در حال طرح چپاول این ثروت ها می باشد؛ ثروت هایی که به توده های افریقائی تعلق دارد، توده های فقیری که در حال حاضر در بدترین روزگار به سر می برند.

امریکا به هیچ وجه نمی تواند قاره افریقا را به رقیب در حال عروجش، چین واگذارد. چین که زمانی برای کشورهای استقلال یافته از استعمار در افریقا کمک می کرد و برای این قاره ۱۵ هزار داکتر و ۱۵ هزار متخصص بخش زراعت ارسال می کرد و دروازه های پوهنتون های خود را به روی افریقائی ها باز مانده بود، اکنون به امپریالیستی مبدل شده است که مصروف چاپیدن و غارت منابع زیرزمینی کشورهای فقیر آسیائی (به شمول افغانستان)، امریکای لاتین و افریقا می باشد: شرکت های چینی بیش از ۲۵ درصد تولیدات نفتی انگولا را وارد می کنند، بیش از ۲۵ درصد از نفت مورد نیاز شان را از خلیج گینه و نقاط دورافتاده سودان تأمین می کنند. حجم مبادلات تجاری میان چین و افریقا در میان سال های ۱۹۹۰ میلادی ۷۰۰ درصد رشد داشت؛ از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ به ارزش بیش از ۲۰ میلیارد دالر معاهده تجاری میان چین و افریقا امضاء شده؛ ۶۴۷ مؤسسه دولتی چینی مستقر در افریقا سرمایه های خود را عمدتاً در بخش های سودآور متمرکز کرده اند؛ در سال ۲۰۰۴ سهم سرمایه گذاریهای چین به ۹۰۰ میلیون دالر از مجموع ۱۵ میلیارد دالر سرمایه گذاری مستقیم خارجی افریقا می رسید؛ چین بازار مخابرات اتیوپیا را کاملاً در اختیار خود گرفته است؛ ۱۳ شرکت از ۱۵ شرکت بزرگ خارجی مستقر در سودان چینی اند؛ ۶۰ درصد از چهار میلیون متر مکعب تنه درختانی که هر ساله افریقا صادر می کند، ۹۶ درصد آن به مقصد چین می رود؛ چین از ۵۳ کشور افریقائی با ۴۷ کشور دارای روابط دیپلماتیک است و...

تعمیق روابط و نفوذ بیشتر چین امپریالیستی در افریقا سبب شده تا ایالات متحده امریکا به خاطر چاپیدن بیشتر این قاره و سبقت جوئی از چین بهانه هائی نظیر بهانه اشغال افغانستان دست و پا کند، به همین منظور تروریسم و القاعده به «شرکت سهامی» امپریالیست ها برای غارت کشورهای دیگر مبدل شده است. امریکا برای این که طبق ستراتیژی های غارتگرانه اش؛ تجاوز، غارت و کشتار خود را موجه نشان دهد، از اسلحه ارزان، نامرئی، متحرک و به شدت فاشیستی چون «تروریسم» و «القاعده» استفاده نموده و این توله های سیاسی - مذهبی را به شکل «طبیعی» به مناطق تحت برنامه صادر می کند. طبق همین سیاست، افریقا یکی از قاره هائی است که به خاطر منابع وافرش که ذکر گردید، به «منافع ستراتیژیک» امریکا مبدل شده است و از این رو حرکت «القاعده» به آنجا آغاز و در سومالیا، لیبیا، سودان و یمن جابه جا تا مراحل مقدماتی ستراتیژی افریقائی عملاً مورد تطبیق قرار گیرد.

بوش پسر وقتی در جولای ۲۰۰۳ به افریقا رفت، اعلام کرد: «نخواهیم گذاشت تروریست ها ملت های افریقا را تهدید کنند یا از افریقا به عنوان یک پایگاه برای به خطر انداختن جهان استفاده کنند.» پشت این اظهارات دروغین، حقیقت امپریالیستی نهفته بود که اینک آغاز شده و اکنون این قاره دوزخی شده که افریقائی ها باید در آن بسوزند. الجزایر، مالی، نایجریا، موریتانی، سودان، سومالی، چاد، کینیا، اتیوپی، شمال افریقای مرکزی، بورکینافاسو، لیبیا و... پر از تنش و به میدان گریز و فرار و سرزمین کوچیدن های اجباری، گرسنگی و خشکسالی مبدل شده است.

ستراتیژی امریکا در افریقا ضمن این که دسترسی بی حد و حصر به بازارها، منابع نفتی و ذخایر سرشار موادخام می باشد، از طرف دیگر در مطابقت با ستراتیژی آسیائی قرار دارد که کنترل و حاکمیت بر آبراه های این قاره می باشد. در این ستراتیژی، افریقای جنوبی که در حال حاضر عضویت سازمان بریکس را نیز به دست آورده است، از اهمیت خاص برای امریکا برخوردار است. افریقای جنوبی در دوران جنگ سرد پایگاه های نظامی خود را برای تفنگداران امریکائی باز کرد که امریکا می توانست از آن طریق اقیانوس هند را از افریقا تا پایگاه دریائی دیگو گارسیا کنترل کند.

امریکا بر اساس این ستراتیژی که کنترل مناطق دریائی جزء آنست، همین اکنون در جیبوتی پایگاه دایمی دارد که یکی از فقیرترین کشورهای کره زمین است و از لحاظ اقلیمی و جغرافیائی صحرائی و بدون ذخایر زیرزمینی است. فرانسه نیز یکی از بزرگترین پایگاه بیرون مرزی خود (کمپ لوموان) را در این کشور حفظ کرده است، کشوری که از لحاظ موقعیت ستراتیژیک خود در منطقه دریائی واقع است که یک چهارم تولید جهانی نفت از آن می گذرد.

در کنار افریقا، خاور میانه نیز در محراق ستراتیژی امپریالیست ها قرار دارد. ایالات متحده از لحاظ نظامی حضور سنگینی در این منطقه دارد. همین اکنون مقر فرماندهی پنجمین کشتی های جنگی نیروی دریائی امریکا در بحرین مستقر است. مقر فرماندهی مرکزی و مرکز عملیات هوائی برای خاور میانه در قطر و انبارهای تسلیحاتی در کویت و امارات متحده عربی برای پروازهای امریکائی تسهیلات هوائی فراهم می نمایند، و فرانسه هم با ایجاد پایگاه خود در امارات با ستراتیژی امریکا هماهنگ شده است. از طرف دیگر با حضور فرانسه در این منطقه، امیرهای حاشیه خلیج به نحوی در صدد شکستن حاکمیت مطلق امریکا در منطقه می باشند.

کشورهای تونس، مصر، بحرین، اردن، یمن، سوریه، عراق، مراکش، لیبیا و... که در شماری از آنها دیکتاتورهای مستبد و خونریز با حمایت مستقیم کشورهای امپریالیستی نظیر امریکا، فرانسه و روسیه بر سر کار بوده اند، از مدتهاست که شاهد خیزش طیف های گوناگون مردم بوده است. سرنگونی رژیم های مستبد، رد استبداد کامل، سرکوب و شکنجه سازمان های استخباراتی، فساد، چپاول ثروت های ملی، تفاوت طبقاتی، فقر، بیکاری، وابستگی به کشورهای دیگر و... از فکتورهای عمده برای شورش های اخیر در منطقه خاور میانه بوده است.

این شورش ها از تونس آغاز می شود، جایی که چپاول ثروت های کشور به وسیله طبقات حاکم و شرکت های چند ملیتی، مردم را به پرتگاه فقر و نیستی پرتاب کرده است، جایی که طبقه کارگر توسط بورژوازی و با حمایت مستقیم امپریالیست ها به طور بیرحمانه استثمار می شود. این شورش که با گسترش به کشورهای دیگر به نام «بهار عربی» مسمی شد، پس از آن به راه می افتد که اسرائیل در ۳۱ می ۲۰۱۱ به «کشتی صلح» در منطقه مونسیر تونس حمله کرد. پس از این حمله، تونس با شعار «مرگ بر اسرائیل» به جاده ها می آیند و با فریاد «مرگ بر «نظام ۷ نومبر» که روز به قدرت رسیدن زین العابدین بن علی دیکتاتور بیرحم تونس است، شورش خود را با سرنگونی دیکتاتوری او به پایان می رسانند، که البته در این شورش نقش اتحادیه های کارگری و حزب کمونیست نسبت به هر کشور دیگری درشت تر بود، اما از آن جایی که حزب کمونیست تونس بیشتر از چندین دهه فعالیت مخفی و زیرزمینی داشت و به قول همای «جنبش کمونیستی در کشور ما به رغم پیشرفت زیاد هنوز خیلی ضعیف است» آن طوری که می بایست این شورش ها را رهبری می کرد، از رهبری آن عاجز ماند و از همین رو به ثمر واقعی ننشست. حما همای، دبیر اول و سخنگوی حزب کمونیست کارگران تونس در مصاحبه ای که توسط حزب کار بلژیک صورت گرفته، می گوید: «ما بر دیکتاتور پیروز شدیم، اما نظام دیکتاتوری هنوز پا برجاست.» او می گوید که اهمیت این شور در اینست «که خلق تونس این انقلاب را با تکیه بر نیروهای خودی انجام داد. در بسیاری از کشورهای عرب {چنانچه در افغانستان} ادعا می شد که ما بدون حمایت فرانسه، امریکا و سایر قدرت های خارجی نمی توانیم علیه دیکتاتورهای مثل بن علی انقلاب کنیم، خلق ما نشان داد که با تکیه بر نیروهای خودی می توان دیکتاتورهای مثل بن علی را با آن دستگاه امنیتی عظیمی که داشت، کنار زد.»

طوری که تذکر رفت تفاوت طبقاتی، بهره کشی، بیکاری، اهانت به زحمتکشان و استثمار توسط کمپنی های فرانسوی، ایتالیائی، اسپانیائی، پرتگالی و بلژیکی از علل اصلی شورش تونس بود. اعتراض علیه این همه تعدی و ستم به طور نمادین در خودسوزی جوان ۲۶ ساله به نام محمد بوعزیزی بود که به خاطر بیکاری و اهانت در روز ۱۷ دسمبر

۲۰۱۰ در شهر سیدی بوزید در مرکز تونس صورت گرفت. این قربانی خشم و نفرت مردم علیه دستگاه و ماشین قدرت طبقات حاکم را شعله ورتر ساخت.

بیکاری یکی از مشکلات حاد در تونس به شمار می رود. اتحادیه عمومی کارگران تونس می گوید که در شهر پنجاه هزار نفری متلوی که یکی از مراکز صنعتی تونس است، ۴۰ درصد نیروی فعال کار بیکار می باشد و بیکاری جوانان تحصیل کرده در تمام کشور به ۲۲ درصد می رسد. به طور اوسط ۱۴ درصد نیروی کار در تونس بیکار می باشد. تا فقر و تفاوت طبقاتی موجود است، شورش ها را پایانی نیست. حما همای به درستی می گوید: «این انقلاب هنوز ادامه دارد چون هنوز اهداف دموکراتیک و اجتماعی خود را متحقق نکرده است. دیکتاتوری را شکست داد، اما هنوز بر دیکتاتوری غلبه نکرده است... پولیس سیاسی تکیه گاه اصلی دیکتاتوری، هنوز پا برجاست و از قضا خیلی هم فعال است.»

صدای گام های شورشیان تونسی هنوز بلند بود که زمین مصر زیر پای شورشیان به لرزه آمد. دیکتاتور مصر حسنی مبارک که حمایت مستقیم امپریالیزم امریکا را با خود داشت، چون موش در پس خانه های قصرش انتظار واژگونی کاخ استبدادی اش را می کشید. دولت ارتجاعی مصر در سال های دهه دوازده بر اساس فرمایش های صندوق بین المللی پول، روند خصوصی سازی را آغاز کرد. این اقدام، کارگران و سایر زحمتکشان تهیدست را به شدت زیر فشار چند جانبه قرار داد. خصوصی سازی سبب شد که میزان بیکاری بالا برود و کارگران به اجرای شاقه ترین کارها دست بزنند؛ نیروی کار مصر به بردگی شرکت های خصوصی داخلی و فراملیتی دربیاید که نمونه بارز آن ۲۲۵۰۰۰ کارگر در بخش نساجی در منطقه محله می باشد، در حالی که در همین منطقه در بخش دولتی فقط ۲۵ هزار تن کار می کنند. مدت روزانه کار در بخش دولتی هشت ساعت، در حالی که در بخش خصوصی به ۱۲ ساعت می رسد و کارگران نه رخصت دارند و نه هم از سود کارخانه چیزی به دست می آورند. قیمت ها به طور سرسام آور بالا می روند. بی علت نیست که اتحادیه های کارگری در برابر انفلاسیون فریاد می زنند و با شعار «قیمت ها شعله ورنند، دستمزد ما را بگیرید و به ما غذا بدهید» به خوبی گرسنگی و تفاوت طبقاتی در مصر را به نمایش می گذارد.

تداوم همین فریادها، مبارزات کارگری را برای پرداخت پاداش در کارخانه مصر منطقه محله در سال ۲۰۰۶ شکل می دهد. نخستین مبارزان این حرکت زنان کارگر کارخانه بودند. آنان صدا زدند که «مردان کجائید؟ زنان حاضرند!» و بدین شکل حرکت کارگری در کارخانه مصر در محله آغاز گردید. کارخانه مصر دژ آهنین اعتصابات کارگری و شورش های مبارزانی بود که علیه بهره کشی استوارانه ایستاد. روز ششم اپریل ۲۰۰۸ کارگران علیه مصارف بلند زندگی قیام کردند که تداوم آن شورش های ۲۵ جولای ۲۰۱۱ بود. در جریان این شورش، مردم مصر به ماهیت واقعی انجوها منحصت سازمان های جاسوسی غرب پی برده و در یک اقدام تاریخی بر ۱۵ انجویی که حمایت امریکا را با خود داشت، یورش بردند. در واکنش به این اقدام، وزارت دفاع امریکا هشدار داد، در صورتی که دولت مصر از این اقدام جلوگیری نکند، کمک دو میلیارد دلاری اش را به این کشور به حالت تعلیق درمی آورد. این هشدار نشان داد که انجوها چقدر در باتلاق جاسوسی و چاکری غرق و از چه اهمیت بزرگی برای پیاده کردن سیاست های امپریالیستی برخوردار می باشند، چیزی که توده های رنج دیده افغانستان آن را از همه بهتر درک کرده می توانند.

شورش در مصر عمدتاً در سه جهت تبارز کرد. در قاهره، اسکندریه و شهرهای بزرگ شعارهای شورشگران بر دموکراسی و آزادی متمرکز بود و در شهرهای متوسط و روستاها و از جمله در دلتای نیل بیکاری، آموزش، تحصیل و قیمت کالاها شعارهای درشت شورشیان را می ساخت که با اعتراضاتی به ضد ایالات متحده امریکا و اسرائیل نیز گره می خورد و در مناطق دورافتاده سینا، بخشی از مصر علیا و مرسی مطروح مضمون شعارها را فقر و توهین و تحقیر دولت مستبد می ساخت، دولتی که در سال ۱۹۹۸ صد هزار فدان (۴۲۰ کیلومتر مربع) زمین زراعی را در نزدیکی

مرزهای سودان به شاهزاده میلیونر سعودی الولید بن طلال به فروش رساند. این شهزاده در اثر اعتراضات مردم مجبور شد ۷۵ هزار فدان از آن زمین ها را دوباره به مردم مصر برگرداند.

شورش‌هایی که در ۲۵ جولای ۲۰۱۱ در میدان تحریر آغاز شد و به نام شورش میدان تحریر مسمی گردید و به طور بی سابقه تحت پوشش رسانه های غربی قرار گرفت، در حقیقت زیر زدن ریشه های کارگری این شورش بود، ریشه هایی که به قیام و شورش کارگران در روز ششم اپریل ۲۰۰۸ بر می گردد. دمیرداش زن کارگر از کارخانه مصر می گوید: «آنان این روز را از کارگران دزدیدند». این دزدان مبارزات کارگری را به نام میدان تحریر تبلیغ کردند که در حقیقت تلاش غربی ها برای تهی ساختن جنبش از مبارزه طبقاتی و پر رنگ ساختن آن با شعارهای ماورای طبقاتی چون دموکراسی و حقوق بشر بود.

حسینی مبارک این دیکتاتور مزدور رفت و مردم مصر از ستم و تعدی دیکتاتور درجه اول رهائی یافتند، اما دیکتاتورهای درجه دوم و درجه سوم و در حقیقت نظام دیکتاتوری مثل تونس یا برجا ماند که اکنون مصروف معامله با اخوانی های فاشیست این کشور می باشد تا بار دیگر توده های رنجبر مصری را از دم تیغ استبداد و فاشیزم مذهبی بگذرانند.

شعله های خشم تونس‌یی ها و مصری ها بر خرمن استبداد معمر قذافی آتش گرفت و استبداد ۴۲ ساله این دیکتاتور پیر، زمینه چنگ زدن امپریالیست های ناتوئی را بر لیبیا هموار ساخت. معمر قذافی که زمانی سرکوزی رئیس جمهور سابق فرانسه، جورج بوش رئیس جمهور پیشین امریکا، تونی بلر نخست وزیر قبلی بریتانیا و سیلیو برلوسکونی نخست وزیر سابق ایتالیا دستهایش را با گرمی و محبت خاص می فشردند، یک باره مورد غضب قرار گرفت و به دشمن مهم تبدیل شد. این خونریزان با هیاهوی کرکننده «دموکراسی» و «دفاع از مردم لیبیا» فرمان پرواز طیاره های ناتو و بمباردمان لیبیا را صادر نمودند.

سازمان انقلابی افغانستان در سنبله ۱۳۹۰ در مورد چند و چون این تجاوز اعلامیه ای صادر نمود و در آن با صراحت اعلام نمود که وضعیت کنونی افغانستان، عراق و لیبیا، مبین این امر است که استبداد و فاشیزم خونریز جهادی و طالبی، فاشیزم خونچکان بعثی و دیکتاتوری جنایتگستر معمر قذافی همه سبب شده اند که استبداد منحیث جاده صاف کن امپریالیزم عمل نماید... پس از آن که معمر قذافی قدرت را در دست گرفت، مانند تمامی مستبدان با استبداد و فاشیزم بر توده های زحمتکش و ستمدیده لیبیا که زیر بار اشغالگری در وضعیت اسفناک به سر می بردند، ۴۲ سال حکومت کرد و با وجود منابع غنی زیرزمینی و ثروت های فراوان کشورش، جز تیره روزی، بدبختی، فقر، جنایت و ستم چیزی برای خلق قهرمان لیبیا نداد.

وضعیت ناگوار توده های لیبیائی سبب شد تا پس از قیام های خاورمیانه و شمال افریقا، آنان هم به مبارزه علیه استبداد چهار دهه معمر قذافی بپردازند، ولی نوچه های مزدور فرانسه، انگلیس و ایتالیا این خیزش مردمی را قاپیدند و با حمایت مستقیم ناتو آن را مشوب کرده و در خدمت سیاست های استعماری اربابان شان قرار دادند. وقتی مردم پی بردند که شورش به حق شان از سوی مزدوران ناتو به گروگان گرفته شده است، از آن فاصله گرفتند... اشغال لیبیا از چند لحاظ برای امپریالیست ها اهمیت داشت: این کشور یکی از بزرگترین حوزه های نفتی جهان به شمار می رود؛ یکی از ۱۰ کشور برتر صادرکننده نفت جهان است؛ دارای ذخایری در حدود ۴۲ میلیارد بیرل نفت مرغوب می باشد و روزانه ۱.۸ میلیون بیرل نفت تولید می کند؛ ذخایر غنی گاز این کشور سر به ۱۵۰۰ میلیارد متر مکعب می زند؛ ارزش ذخایر طلای آن به میلیاردها دالر می رسد، ذخایر ارزی آن از مرز ۱۳۶ میلیارد دالر می گذرد؛ بزرگترین مخزن آب آشامیدنی در آن موقعیت دارد که ارزش آب آن بیش از پنج برابر ارزش نفت و گاز این کشور می باشد؛ ایتالیا، چین (با ۵۰ پروژه و ۳۶ هزار شغل)، روسیه و برازیل نفوذ قابل ملاحظه اقتصادی در آن دارند و امپریالیست های انگلیسی و

امریکائی بعد از سال ۱۹۶۹ در آن پایگاه های نظامی ندارند؛ با وجود این هم بریتانیا و هم امریکا هر دو در سال های اخیر تلاش داشتند تا روابطی با لیبیا برقرار سازند.

امپریالیزم ایتالیا از جمله دولت های خونریزی است که به طور پیوسته خلق های لیبیا را به شکل وحشیانه ای استثمار، غارت و چپاول کرده است. این رژیم خونخوار که در حال حاضر در کنار امریکا مصروف کشتار خلق های جهان از جمله افغانستان و لیبیا می باشد، تا حدی به معمر قذافی جنایتکار و مستبد نزدیک بود که هر دو کشور پیمان دفاعی امضاء کرده و متعهد شده بودند که در حفظ امنیت داخلی یکدیگر را همکاری و حمایت می کنند، ولی پس از حمله ناتو به این کشور، نه تنها برلسکونی به همکاری معمر قذافی نرفت، بلکه پیمان را معلق قرار داد و چون توله سیاسی - نظامی از امریکا خواست که برای بمباردمان بیشتر و سلاخی خلق های لیبیا از پایگاه های دریائی اش استفاده کند.

همین شاخص ها سبب شد تا لیبیا از طرف امپریالیست های ناتوئی تکه و پارچه شود و بمباردمان وحشیانه طیاره های ناتو و شلیک گلوله های مزدوران آن دمار از روزگار توده ها کشیده و کشور را به ویرانه ای مبدل ساختند. این جناوران جنگی در همیاری با شماری از اعضای القاعده از هیچ نوع جنایت درین کشور دریغ نورزیدند؛ معمر قذافی این دیکتاتور وحشی از تونلی دستگیر و به فجیع ترین شکل کشته شد. لیبیا اکنون بار دیگر در دستان اشغالگران بدترین دوران تاریخ خود را می گذراند و عملاً در دست فرانسه و شرکایش در ناتو اسیر است و خنجر مرتجعین اسلامی بر گلوئی توده های آن خونین می شود.

سلسله این شورش ها کاخ های استبداد و دیکتاتوری را در یمن، بحرین و سوریه نیز لرزاندند که با بیرحمی تمام سرکوب شدند و در سوریه کماکان قربانی می گیرد. در بحرین با وجودی که عربستان سعودی با شنیع ترین نوع فاشیسم مذهبی و با اشغال نظامی و فرستادن تانک ها جلو شورش را گرفت، اما این شورش به نحوی از انحاء ادامه دارد. عربستان سعودی با ایجاد شورای همکاری خلیج (عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین، امارات متحده عربی و عمان) که خود ریاست آن را بر عهده دارد، برای سرکوب شورش به بحرین نیرو فرستاد و با این کار تنش میان سنی ها و شیعه ها را در آن کشور دامن زد. از آنجائی که امریکا پنجمین پایگاه نظامی دریائی خود را در بحرین مستقر ساخته است تا ضمن کنترل بر نفت منطقه، ایران را نیز زیر فشار داشته باشد و از همین پایگاه برای بمباردمان عراق، به طیاره هایش دستور پرواز می داد، به این خاطر وزیر دفاع پیشین رابرت گیتس و وزیر امور خارجه هیلری کلنتن در اواسط ماه مارچ ۲۰۱۱ به بحرین سفر کردند و در یک توافق پنهانی از شورای همکاری خلیج خواستند تا شورش در بحرین را سرکوب نمایند که این سرکوب وحشیانه با سکوت امریکا، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد همراه بود. جی کارنی سخنگوی کاخ سفید در کنفرانس مطبوعاتی که یک روز پس از اشغال بحرین داشت، گفت: «ما مصرانه از دولت بحرین و دیگر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس می خواهیم از خود خویشنداری نشان دهند و با تظاهرکنندگان که به صورت مشروع نگرانی های خود را بیان می کنند، هیچ برخورد فیزیکی خشن نداشته باشند.» و عربستان هم با سلاخی خلق های بحرینی، خویشنداری خود را به امریکا به اثبات رساند!

ولی خود عربستان سعودی برای ترس از گسترش شورش ها و تظاهرات مردم از شرق عربستان به تمام کشور، ۲۱۴ میلیارد دالر (معادل قرضه پرتغال) را در میان شهروندان خود تقسیم کرد تا به این شکل جلو شورش های احتمالی مردمی را بگیرد که در سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۹ به ترتیب ۱۸ درصد و ۴۴ درصد بیکاران آن را تحصیل کردگان تشکیل می دادند، و در عین زمان برای سرکوب تظاهرات ها، که وزارت داخله ریاض آن را «نوع جدیدی از تروریسم» می داند، ۶۰ هزار شغل جدید در وزارت داخله ایجاد کرد.

عربستان سعودی که تظاهرات مردم خود را «نوع جدیدی از تروریسم» می داند و دولت فاشیستی آن نه دموکراسی را می شناسد و نه هم انتخابات؛ با فاشیسم مطلق مذهبی طناب سبز اسلامی را نه تنها بر گردن خلق های خود که بر گردن

تمام خلق های جهان اسلام تنگتر حلقه زده است، برای خوشخدمتی به امریکا و سایر کشورهای غربی و اسرائیل، یک باره به دفاع از دموکراسی در سوریه برخاسته و با شماتت تمام خواهان نابودی دولت بشار اسد از طریق نظامی است! فریادهای «دموکراسی خواهانه» عربستان در حقیقت نشخوار کردن فریادهای «دموکراسی خواهانه» ارباب های امریکائی و فرانسوی اش می باشد که بیش از ده سال است در کشور ما با شعارهای دروغین «جنگ علیه تروریسم» و «القاعده» و «دموکراسی» خلق های ما را به اسارت درآورده و بر اجساد مردم ما ادرار می کنند، اینک با وجود پذیرفتن افراد القاعده در شورش های سوریه، تلاش دارند با این «دشمن» که ده سال تمام است با هم «می جنگند» و می کشند، مشترکاً برای «ارزش های دموکراتیک»، دیکتاتوری بشار اسد را سرنگون نمایند!

استبداد و خفقان اسدی سال هاست که سوری ها را در جهنم وحشت و ستم می سوزاند، ولی توده های سوری نیک می دانند که رهائی از استبداد اسدی به وسیله طیاره های ناتو و امریکا، پیامدی جز استعمار وحشیانه ندارد که نمونه های آن را در افغانستان، عراق و لیبیا به چشم سر دیده اند. امریکا پس از تجاوز بر عراق در ۲۰۰۳ و غارت نفت و اعدام صدام حسین دیکتاتور در آن کشور، بعد از ویرانی، کشتار، بم، انفجار، شکنجه، تجاوز، تفرقه های مذهبی و ملیتی، فرار و آوارگی، «دموکراسی» بناء کرد که همین اکنون هر روز بی وقفه صدها عراقی زحمتکش و تهیدست را به خاک و خون می کشد و در کشور ما حامد کرزی در حالی «تاج طلانی دموکراسی امریکائی» را بر سر دارد که با سالانه ۵۰ هزار بیماردمان توسط اشغالگران، سرزمین ما را به کشتارگاه جهان مبدل کرده است.

استبداد در سوریه اگر از یک طرف با صدای دموکراسی خواهانه مردم مورد سؤال قرار گرفته است، از سوی دیگر ایالات متحده امریکا و اسرائیل تلاش دارند با قاپیدن صدای به حق مردم با همکاری شماری از افراد القاعده، رژیم را نابود سازند که روابط تنگاتنگ با ایران دارد، ایرانی که بگومگوهای حمله بر آن گاه گاهی از تربیون های رسانه ئی امپریالیست ها شنیده می شود و روسیه کشتی جنگی خود را در کنار سواحل آن لنگر انداخته است. اگر دولت بشار اسد، نه با بازوان ستبر توده های سوری، بلکه با ائتلاف امریکا - ناتو و القاعده سرنگون شود، شمشیر دیموکلس دموکراسی امریکائی بر فرق توده های سوری منحيث تهدید دایمی آویزان خواهد ماند، همانطوری که در افغانستان طالبان به حیث شمشیر دیموکلس دموکراسی امریکائی عمل می کنند.

شورش هایی که در تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبیا و سوریه به وقوع پیوسته و به «بهار عربی» مسمی شده اند، به خوبی نشان می دهد تا حزب انقلابی و سازمان های پیشاهنگ پرولتری خیزش ها، شورش ها، قیام ها، اعتصابات و تظاهرات ها را در پیوند نزدیک با توده ها از طریق ایجاد جبهه متحد با نزدیکترین متحدان رهبری نکند، «بهار»ی که به وسیله امپریالیست ها و حمایت طبقات حاکم «گل» کند، پیامدی جز زمستان سرد و بیرحم ندارد. ما افغان ها در دوران اشغال سوسیال امپریالیزم شوروی که زیر شعار «انترناسیونالیزم پرولتری» به جای «نان، لباس و خانه» به مردم ما مرمی، کفن و گور به ارمغان آوردند، و چه اکنون که اشغالگران ناتوئی می خواهند برای ما «دموکراسی» و «حقوق بشر» بدهند، به جای دموکراسی در اسارت به سر می بریم و در انفجار، انتحار و مبارز دمان کشته می شویم و به جای به دست آوردن حقوق بشر، بر اجساد ما می شاشند تا «حقوق» ما رعایت شود، به خوبی «بهار» هائی را که امپریالیست ها رهبری کنند، تجربه کرده ایم.

با نظر گذرانی که بر چگونگی وضعیت مناطق حساس و استراتژیک برای امپریالیست های گوناگون صورت گرفت و با در نظر داشت این که امریکا در دو دهه گذشته قادر به فروریزی اتحاد شوروی، پیمان ورشو و تسلیمی کشورهای اروپای شرقی به پیمان ناتو و اتحادیه اروپا شد و قادر به استحکام هرچه بیشتر تسلط اش بر مهمترین قاره جهان (اروپا) گردید و شورای امنیت سازمان ملل را به ارگان قلاده بند چون ابزاری در خدمت تصویب تجاوز و سرکوب خود مبدل نموده، به نتیجه می رسیم که با وجود هماهنگی ها و وحدت نسبی میان امپریالیست ها برای چپاول خلق ها،

تضاد میان آن‌ها مطلق می‌باشد زیرا روند کنونی جهان نشان می‌دهد که امپریالیست‌ها برای آفائی جهان جز سلاح جنگ چیزی در دست ندارند.

با این‌که امپریالیست‌ها مصروف سلاخی خلق‌ها می‌باشند، در سال‌های اخیر خیزش‌هایی در آمریکای جنوبی و شرق میانه به ضد دولت‌ها و حاکمان مزدور امپریالیزم آمریکا به راه افتاده و دولت‌های نیمه خود مختار در برخی از کشورهای آمریکای لاتین زاده شده، اما خیزش‌های طوفان آسای شرق میانه، چنانچه گفتیم به خاطر محروم بودن از رهبری حزب انقلابی پرولتاریائی به ثمر ننشسته بار دیگر چنگال‌های خونریز امپریالیست‌های غربی به رهبری آمریکا بر تن نحیف آن‌ها چنان فرو رفت که نه تنها همان نظام‌ها و سیستم‌ها حفظ گردیدند بلکه به جای سردمداران خلع شده، مزدوران خونریزتری با ظاهر «دموکرات»، «مدنی» و «پلورالیست» بر اریکه این نظام‌ها تکیه زدند، و تسلط استعماری آمریکا و هم پیمانانش را بر آن‌ها محکم‌تر ساختند.

وضعیت موجود جهان نشان می‌دهد که در اوضاع کنونی تمامی گرگان امپریالیست (آمریکا، انگلیس، چین، فرانسه، روسیه، جاپان، آلمان، ایتالیا و اسپانیا) با انحصار بازارهای کالائی و تسلیحاتی (بر اساس گزارش انستیتوت جهانی صلح سویدن، ایالات متحده آمریکا بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده اسلحه است که به تعقیب آن روسیه، انگلستان، آلمان و فرانسه قرار دارند. چین در این میان جایگاه ششم را به خود اختصاص داده است. بیشترین خریداران اسلحه کشورهای آسیائی هستند که ۴۴ درصد اسلحه جهان را خریداری می‌کنند. در این میان هند ۱۰ درصد و به تعقیب آن پاکستان، کوریا، مصر و کشورهای عربی از خریداران بزرگ اسلحه در آسیا می‌باشند)، کنترل مواد خام (مخصوصاً نفت و گاز)، کنترل مواد مخدر، کنترل یورانیوم، استثمار کارگران و استفاده از نیروی کار ارزان زحمتکشان، به هم اندازی خلق‌های جهان و به زانو در آوردن سازمان‌های ناسیونالیست، ملی، مذهبی و انقلابی تلاش دارند تا هر چه بیشتر به انباشت سرمایه بپردازند و افراد معدود طبقه سرمایه دار تمامی نعمات مادی و معنوی دنیا را زیر کنترل بگیرند و از طریق رسانه‌های وسیعی که در اختیار دارند، این زندگی و استثمار را جزء روند طبیعی و جاودانه تاریخ بشریت بنمایانند و در نهایت، تلاش جهت پیروزی انقلاب و سرنگونی بورژوازی جهانی را حرکت عبث و بیهوده وانمود سازند.

با این‌که بیش از ۲۰۰ میلیون نفر در جهان معتاد به مواد مخدر اند و سالانه بیش از یک صد هزار نفر آن جان می‌دهند، بیش از ۴۰ درصد اطفال جهان به غذای لازم و مکتب و صحت دسترسی ندارند؛ بر اساس اظهارات رابرت زالیک رئیس بانک جهانی «برای نخستین بار در تاریخ بیش از یک میلیارد تن در جهان هر شب با شکم گرسنه سر بر بالین می‌نهند». بنابر پیش‌بینی متخصصان بانک جهانی، تنها در سال ۲۰۱۰، ۶۴ میلیون تن دیگر (چیزی برابر با جمعیت فرانسه) به خیل جمعیتی که در نهایت فقر روزگار می‌گذرانند افزوده شد؛ نیمی از نیروی کار جهان بی‌سرنوشت اند و در خود ایالات متحده این «بزرگترین دموکراسی بورژوازی» در هر دو دقیقه بر زنی تجاوز صورت می‌گیرد، دو میلیون نفر که یک میلیون آن از زحمتکشان سیاه پوست اند، زندانی می‌باشند؛ تنها در اروپا سالانه ۱۳ میلیارد دالر بر آرایش به مصرف می‌رسد؛ ۴۹ هزار تن ساجق مصرف می‌شود و عاید برخی از سرمایه داران در روز از صد میلیون دالر تجاوز می‌کند. این نابرابری انسانی نشان می‌دهد که دنیای امروز با چه توطئه، دروغ، خدعه و نیرنگ سرمایه داری به پیش می‌رود و مدیران قلاده بند سرمایه تلاش دارند تا هرچه بیشتر اقشار و طبقات دیگر را در موقعیت پرولتاریای استثمار شونده قرار دهند، وضعیتی که به زودی پایان پذیر نیست.

با قوله‌های «جهانی شدن»، «پلورالیزم»، «دموکراسی»، «رأی و انتخاب»، زحمتکشان پنج قاره کوچکترین باوری به استثمارگران سرمایه، مدیران و تیوریسنان بی‌مایه آنها نداشته، به این خاطر تنش‌ها، رویارویی‌ها، خیزش‌ها و جنگ‌های محدود و نامحدودی در این قاره‌ها بی‌وقفه جریان داشته است که تاریخ شاهد رویارویی و جنگ میان دو کوریا،

در لیبیا، سریلانکا، مصر، تونس، بحرین، فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، ترکیه، سودان، پاکستان، افغانستان، یمن، تاجکستان، نیپال، آسام، گرجستان، آذربایجان، ارمنستان و... بوده است. این کوره نبرد روز تا روز شعله ورت می گردد و در تمام آن ها چنانچه گفتیم، به نحوی از انحاء پنجال های خونین امپریالیست ها دخیل است.

در حالی که امپریالیست ها و به خصوص امپریالیزم امریکا مصروف غارت کشورهای دیگر هستند و به خاطر به دست آوردن توازن پس از بحران، مصروف جنگ های استعماری می باشند؛ قیام ها، تظاهرات ها و راه پیمائی های طیف های گوناگون مردم در کشورهای امریکا، انگلستان، فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، یونان و... نشاندهنده وضعیت نابسامان جامعه بورژوازی است. این حرکت ها و اعتراضات با تمام انحرافات و اشتباهات و مقطعی بودن خود نشان می دهند که خلاف اعلام تیوريسن های بورژوازی، تاریخ به پایان خود نرسیده و هنوز تضادهای موجود در بخش های گوناگون، تاریخ را به پیش می راند.

از چندی بدینسو حرکتی موسوم به «جنبش اشغال والستريت» شهرهای بزرگ امریکا را در نور دیده است و انعکاس وسیع تلاش های این حرکت در رسانه های منتقد دولت های سرمایه داری غرب نشان می دهد که افراد و جریان های متعددی هم به آن امید بسته اند. این حرکت از جهاتی واقعاً جدی بوده است مثلاً این که در مرفه ترین کشور جهان که بزرگ ترین فاصله طبقاتی را دارد، صورت می گیرد. ثانیاً، با وجود همه تلخ کامی ستم کشان و محرومان، امریکا خلاف کشورهائی نظیر فرانسه و یونان و انگلستان شاهد کمترین روحیه مقاومت و عصیان طبقات نادار جامعه بوده است.

این حرکت با دو شعار اصلی «والستريت را اشغال کنید» و «ما ۹۹ فیصد هستیم» با نیروهای اجتماعی ناهمگون از ستاره های میلیونر هالیوود تا محصلان به ستوه آمده پا به میدان گذاشت. مهم ترین مشخصه «اشغال والستريت» شکل گیری این حرکت پس از تداوم بحران اقتصادی امریکا و به خصوص ورشکست شدن نهادهای مالی و اعتباردهی امریکا است. به همین دلیل هم اعتراض در برابر تسلط بی قید و شرط والستريت بر اقتصاد امریکا در محراق فعالیت این حرکت باقی مانده است. در آستانه ورشکست شدن قسمت اعظم بانک ها، دولت امریکا با تزریق بیش از یک تریلیون دالر به دست آمده از غارت کشورهای دیگر به کمک این بانک ها شتافت. دولت امریکا که در شعار، سنگ بازار آزاد را به سینه می زند و همیشه آن را از طریق صندوق بین المللی پول (آی. ام. اف) و بانک جهانی بر کشورهای فقیر تحمیل کرده، و در عمل با خصوصی کردن ثروت و اجتماعی کردن فقر حامی سرسخت شرکت ها بوده است، روزانه نیم میلیارد دالر به سرمایه دارانی سوبسید می پردازد که در سکتور زراعت سرمایه گذاری کرده اند. از طرف دیگر ملیتاریزم خونریز امریکا که بودجه اش به تنهایی از مجموعه بودجه نظامی تمامی کشورهای جهان بیشتر است و سود حاصله از مصرف نظامی سالیانه امریکا که بالغ بر یک تریلیون دالر می گردد، به جیب کمپنی های اسلحه سازی و امنیتی می رود، آنچه نصیب کارگران و محرومان جامعه امریکا می گردد کشته شدن فرزندان شان در جنگ های توسعه طلبانه امریکا است. این ملیتاریزم، امریکا را به حامی دولت های ضد مردمی مبدل کرده و از هر شش وتوی ایالات متحده در شورای امنیت ملل متحد، پنج آن در دفاع از حکومت های ضد دموکراتیک و سرکوبگر بوده است. دولت امریکا در حالی که جامعه مدنی و انجوزیم را به مثابه سوغات امریکائی در کشورهای عقب مانده ترویج می دهد، تا توانسته اتحادیه های کارگری را که به معیشت کارگران و بیکار شدگان می رسد در داخل امریکا نابود کرده است.

باور کلی بر این است که با وجود پیچیدگی و وسعت بحران اقتصادی جاری امریکا که پس از بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ بزرگترین بحران اقتصادی این کشور است، امریکا و غرب این بحران را پشت سر خواهند گذاشت. نه تنها این، بلکه کاپیتالیزم امریکا در فقدان جنبش های کارگری و بدیل سیاسی این بحران را به فرصتی برای ثروت اندوزی مبدل

نموده و ثروتمندتر شده است. امریکا امروز بالاترین رقم میلیاردرهای جهان را دارد. همان طوری که این بحران هم نشان داد، دم و دستگاه تبلیغاتی کاپیتالیسم با ظاهر شدن اولین نشانه های بحران اقتصادی در نهادهای مالی و رهنی، وجود بحران را انکار کرد و آن را مشکلات مقطعی و گذرا خواند، اما وقتی بحران به جایی رسید که نمی شد دیگر آن را نادیده گرفت، دامنه بحران را چنان وسیع و در ساحاتی جلوه داد که واقعاً در آن بحران وجود نداشت، و به این بهانه زمینه خصوصی سازی خدماتی از قبیل پسته رسانی را فراهم ساخت.

تا جایی که دیده شده، حرکت اعتراضی «اشغال والستری» اصلاً کابوسی برای نظام سرمایه داری نبوده است و حتی گفته می شود که از حمایت چندین میلیاردر امریکائی نیز بهره مند بوده و منعکس کننده تضادها میان سرمایه مالی و سرمایه تولیدی است. جیمی کارتر هم این حرکت را مؤثر دانسته است. پس بجا خواهد بود اگر به عنوان مهمترین سؤال پرسیده شود که معترضان چرا نیویارک را برای آغاز و تمرکز اعتراضات خویش انتخاب کردند؟ آیا به این دلیل است که نیویارک شهر زردترین شیطان و نماد عریان سرمایه بی رحم است یا این که این شهر با خیابان والستری اش نماد مسلط ترین بخش سرمایه یعنی سرمایه مالی است؟ نیویارک مرکز سیستم بانکداری و سرمایه مالی، محل بازار بورس امریکا و مقر شرکت هائی از قبیل جی پی مورگان چیس، سیتی گروپ، مورگان ستنلی، مریل لینچ و لیمن برادرز است و بهشت روی زمین مورگان ها و راکفلرهاست که با آبله دست و عرق جبین صدها هزار مهاجر اروپائی و آسیائی آباد گشته است.

در حالی که سرمایه داری امریکا کماکان با بحران موجود دست و پنجه نرم می کند و آرام آرام نشانه هائی از کمتر شدن رکود اقتصادی به چشم می خورد، اما در این مدت با مبارزه جدی و اعتراضات سازمان یافته از سوی تپیدستان جامعه مواجه نشده است. دولت امریکا که به مثابه پاسدار منافع شرکت های بزرگ انحصاری دارای منظم ترین و مجهزترین دولت و ماشین سرکوب و تطمیع و دستگاه تبلیغاتی وسیع است، در وجود «اشغال والستری» با جریانی روبه رو است که به نداشتن رهبری واحد مباحثات می کند. هرچند که «اشغال والستری» در موردی هم حاکی از آگاهی و قاطعیت بود، مثلاً وقتی معترضان بیرق امریکا را که بی شبهه نماد قلدری است در شهر آکلند آتش زدند، سیلی جانانه بر روی سردمداران شوونیست امریکا حواله کردند. از دوره ریاست جمهوری جورج بوش پدر و میراث خوار رونالد ریگان به آتش کشیدن بیرق امریکا عین ارتکاب جرم است. همچنین موضع گیری صریح به ضد جنگ های امریکا در اقصی نقاط جهان بخش لایتنجی این حرکت بوده است، چون بانکداران نیویارک در تبنائی با پنتاگون بیشترین سود را از جنگ افروزی های واشنگتن می برند.

اما دو مسأله نهایت مهم نشاندهنده برداشت انحرافی این حرکت است: اول این که سر دادن شعار «اشغال والستری» آرزوی احیای کاپیتالیسم «پاک و ستره» و پویای قرن هجدهم است، زمانی که کاپیتالیسم نیروی پیشرو بود که برج و باروی لرزان فیودالیسم را ویران کرد. و از طرف دیگر نوعی تلاش برای جدا دانستن سرمایه مالی از بدنه کاپیتالیسم و قرار دادن آن در مقابل سرمایه های تولیدی و تجاری است. اقشار متعدد جامعه و به خصوص قشر خرده بورژوازی به عنوان مبلغ اصلی کاپیتالیسم همیشه بر نهادهای سرمایه مالی تاخته است، چون بدون داشتن پشتوانه و تنها با ارائه اعتبارات سود می جوید و بی قاعده بازی می کند. شعار «والستری را اشغال کنید» همچنین این سؤال را بی جواب می گذارد که با مشت آهنین کاپیتالیسم مانند پنتاگون چه باید کرد؟ مبلغان سرسخت سرمایه داری در دوصد سال گذشته بر «دست نامرئی بازار» بوسه زده اند، اما دانسته فراموش می کنند که به قول معروف از آستین این دست نامرئی، در حقیقت مشت آهنین پنتاگون و ناتو و سنتو عمل می کند.

از این که بگذریم به شعار عامه پسند و مردم فریب «ما ۹۹ فیصد هستیم» می رسیم که همه مرزها و فاصله های طبقاتی را مسخ و مخدوش می کند. در این شکی نیست که سی و سه فیصد ثروت امریکا در دستان یک فیصد ثروتمند

فوق العاده یا سوپر رچ امریکا قرار دارد، اما درک این واقعیت هم دشوار نیست که ۹۹ فیصد متباقی فوراً شامل اردوگاه تهیدستان نمی گردند بلکه به نسبت های متفاوت از ثروت موجود در جامعه سود می برند. چندی قبل محکمه ای مضحک در ایالت نیو مکزیکوی امریکا، زنی را به اتهام دزدیدن یک کدو به ارزش دو دالر محاکمه کرد، تنها این زن از جمله تهیدستان است نه پولیس و قاضی و زندانبان.

در همین راستا معترضان «اشغال والستریٹ» تلاش می ورزند تا ادبیات شان رنگ و بوی فرا طبقاتی داشته باشد و بدون اشاره به تخصیص طبقاتی میان اقشار و طبقات اجتماعی عمدتاً از ادبیات حاکم بر جامعه امریکا استفاده می کنند که در آن به جای زحمتکشان و محرومان از امریکائیان سختکوش تمجید می شود. این سختکوشی می تواند شامل حال میلیاردری هم باشد که برای ثروت اندوزی شب از روز شناسد یا هم وزیر دفاع در آستانه حمله به افغانستان یا عراق. اما زحمتکش کسی است که برای تهیه حداقل مایحتاج باید حداکثر نیرو و توان خود را به ثروتمندان بفروشد. از همینجاست که وقتی جامعه به دو اردوگاه حاکم و محکوم تقسیم می شود، این دو اردوگاه با هم متخاصم اند نه همسایه.

امریکا از سال ۱۸۸۵ به این طرف بزرگ ترین اقتصاد و نیروی نظامی جهان است و حداقل سه بحران بزرگ اقتصادی را پشت سر گذاشته، و پیوسته بر تعداد پایگاه های نظامی خویش در سراسر جهان افزوده است. این کشور در طول تاریخش یک روز را هم بدون جنگ پشت سر نگذاشته است. مجموعه قروض خارجی این کشور با اجتماع بیمارش به پانزده تریلیون دالر (۱۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) می رسد. با این همه با آموختن از تجارب انقلاب های بزرگ قرن بیستم، زنجیر چنین قدرت عظیم نظامی و اقتصادی باید در ضعیف ترین حلقه هایش از هم بگسلد که این حلقه های ضعیف در افغانستان، عراق، پاکستان، یمن، سومالی، لیبیا و امریکای جنوبی است نه در والستریٹ.

با این که تیوریسن های بورژوازی پایان تاریخ و جاودانگی استثمار سرمایه داری را تیوریزه می کنند و پرولتاریای جهانی را به زانو زدن در برابر ابدیت و «فنا ناپذیری» این نظام تشویق می کنند و با خدعه و تزویر به پدیده های اجتماعی و سیاسی مهر ماورای طبقاتی می زنند، اما صدها حزب و سازمان انقلابی که در پنج قاره دنیا مصروف کار و پیکار انقلابی اند، با باور خلل ناپذیر در راه رهایی طبقاتی، رهایی از استثمار و استثمار کار و پیکار می کنند و مطمئن اند که بشریت راهی جز رسیدن به کمونیسم ندارد.

ادامه دارد.

به پیش شماره چهارم (ارگان تیوریک - سیاسی سازمان انقلابی افغانستان) - بخش سوم